



بازار و آزادی

مفاهیمی مرتبط اما فریبنده

● قسمت پایانی

● دکتر محمد قلی یوسفی

عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه
طباطبایی

اقتصاد و توسعه: بحث بازار و آزادی، نوع تعامل و ارتباطشان، همواره از مفاهیم مورد مناقشه در علم اقتصاد است. افراط و تفریط هایی که طرفداران این دو مقوله در استدلال های خود بدان مستمک می شوند، سبب گردیده تا کمتر از دیدگاه علمی، منطقی و مستقل از این جهت گیری های این مقوله مورد نقد و بررسی قرار گیرد. مقاله حاضر از جمله مقالاتی است که با دیدگاه علمی و منطقی بصورت همه جانبه موضوع بازار و آزادی مورد بررسی قرار داده است و در حوزه موضوعی از جمله مقالات کم نظیر و لااقل بی نظیر در ایران محسوب می گردد که توسط یکی از صاحب نظران علم اقتصاد، به رشته تحریر در آمده است. قسمت اول این مقاله در شماره گذشته منتشر شد و در این شماره قسمت پایانی آن منتشر می شود.

دوم؛ که کمی پیچیده تر است، این است که فرض می شود، تحت شرایط فوق (نبودن اثرات و عوامل خارجی، اقتصاد مقیاس، مجموعه قیمت ها و نسبت های توزیع درآمد و منابع اولیه) هر نتیجه پارتو یک تعادل رقابت کامل است.

اما این گمراه کننده است. زیرا که برای استفاده از تعادل بازار رقابتی جهت دستیابی به بهینگی اجتماعی، باید توزیع اولیه منابع برابر و متعادل باشد که مفهوم آن این است که باید منابعی که به صورت تاریخی به ارث رسیده و موجب توزیع نابرابر اولیه منابع شده، باز توزیع گردد. حال اگر به هر دلیلی اعم از دلایل حقوقی، سیاسی چنین چیزی امکان پذیر نباشد دستیابی به بهینگی اجتماعی ناممکن می گردد. در حالی که فرضیه مبتنی بر حقوق آزادی، دفاع از بازار را، بدون شرط و ساده می سازد.

منطق آزادی دفاع از بازار، مستقل از نتایج و اثرات آن است. اگر آزادی به مفهوم داشتن حق مبادله است، در آن صورت هر مکانیزمی که مانع انجام مبادله می شود (شامل مداخله دولت)

صورت گیرد. به نظر دال، آنچه بیشترین خطر را برای دموکراسی دارد برنامه ریزی متمرکز نیست. بلکه اثرات اقتصادی اجتماعی این مسئله است که منابع کل یک اقتصاد را در اختیار رهبران دولتی قرار دهد و به تمرکز قدرت بیانجامد. وی این جمله قصار را بیان می کند که: « قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق ایجاد می کند».

۵- ترتیب بازار و آزادی
ارزیابی مکانیزم بازار براساس « قضیه بنیادی اقتصاد رفاه » است که مبتنی بر دو فرضیه است. اول؛ اینکه بازارها در شرایط تعادل هستند که آمارتیاسن آن را « قضیه مستقیم » می نامد. یعنی تحت شرایط نبودن عوامل خارجی، عدم وابستگی متقابل بازارها و با فرض بازار رقابتی و وجود و برقراری « کارایی پارتو » است. اما دستیابی به بهینگی پارتو، برای رسیدن به بهینگی اجتماعی کافی نیست و ثانیاً کارایی پارتو، ارتباطی به توزیع مطلوبیت ندارد و چیزی را در مورد عدالت بیان نمی کند.

در اینجا دموکراسی تنها راهی برای رسیدن به یک جامعه باز خواهد بود و نه از مشخصه های آن! یک وسیله برای رسیدن به هدف آزادی است. نهایتاً این که گفته می شود، دموکراسی با یک تضاد درونی دیگر روبروست و آن این است که چنین فرض می شود که افراد (مردم) نمی توانند کارهای خود را انجام دهند و یا مشاور خبره استخدام کنند. اما با این حال همین افراد از توانایی تشخیص بهترین خبرگان را در انتخابات دارند. در حالی که مردم بهتر از هر کسی می توانند نیازها و علایق خود را در بازار تشخیص دهند. اما برعکس نمی توانند پیچیدگی های رفتاری و دلایل منطقی و فلسفی انتخابات حاکمان و سیاست های دولت را تشخیص دهند. اما با فرض این که مردم بهتر بتوانند فعالیت های اقتصادی را تشخیص دهند و به صورت اختیاری و داوطلبانه دنبال کنند و با یکدیگر مبادله نمایند باز هم اجرای تعهدات، قراردادهای و توافقات آنها مستلزم وجود قوانین و مقررات شفاف، حقوق مالکیت و امنیت است که تفسیر، تشریح و تحقق آنها از طریق دولت باید

سلب‌کننده آزادی است و لذا در آن صورت بازار قابل دفاع است. اما این دفاع به خاطر آن نیست که بازار، رفاه ایجاد می‌کند در این حالت تمام رویکرد مبتنی بر نئولیبرالیسم برای بازار باید تغییر کند. زیرا بازار به صورت یک حق از قبل تعیین شده توجیه می‌شود و نه به دلیل مطلوبیت اثرات و نتایج آن (نظیر کارایی پارتو) مکانیزم بازار در حمایت از آزادی منفی (سلبی) نقش مهم و آشکاری دارد. مکانیزم بازار نقش مهمی در حمایت از «تصمیمات مستقل» و «ایمنی از تجاوز دیگران به حقوق» ایفا می‌کند. در یک بازار رقابتی، اهرم‌های تصمیم‌گیری و

اما حساب پس دهی هیچگونه تضمینی برای مکانیزم خود اصلاح‌کنندگی ندارد. یک دولت دمکرات ممکن است از نظر اقتصادی بد عمل کند و یک دولت غیر دمکراتیک ممکن است نسبتاً بهتر عمل کند.

کنترل در دست افراد قرار دارد و در نبودن هرگونه عوامل خارجی (که با تصمیم‌گیری سروکار دارد) آنها آزادانه عمل می‌کنند و انتخاب صورت می‌گیرد. لذا بدون وجود اثرات و عوامل خارجی، استقلال تصمیم‌گیری و ایمنی از مداخله توسط مکانیزم بازار صورت می‌گیرد. تأکید بر این جنبه‌های آزادی جایگاه مهمی به بازار می‌دهد، ولی مشروط به عملکرد خوب در سایر موارد نظیر مطلوبیت و با ترجیحات نیست. در رابطه با نقش بازار در آزادی این جنبه‌ها حایز اهمیت هستند.

این روش‌ها و کارکردهای مکانیزم بازار به جنبه فرآیندی آزادی تأکید می‌کند. مکانیزم بازار در رابطه با جنبه فرآیندی آزادی (نظیر استقلال در تصمیم‌گیری و نبودن مداخله دیگران)

ممکن است خوب عمل کند. اما باید توجه داشت که جنبه فرآیندی آزادی شرط لازم است اما کافی نیست. آنچه مهم است جنبه فرصتی آزادی است. حدود و میزان فرصت دستیابی یک فرد به مجموعه‌ای از امکانات، دستیابی‌های متفاوت بستگی دارد که او از گزینه‌های مختلف یکی را انتخاب نماید. در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود:

۱- چه معیاری برای ارزیابی چنین دستیابی در اختیار داریم؟

۲- در چه «فضایی» دستیابی در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر دستیابی چه چیز؟ سؤال اول بر ارتباط بین فرصت‌ها و ترجیحات تأکید می‌نماید. اگر چه ممکن است در اینجا ابهامی مربوط به تعریف ترجیحات وجود داشته باشد. اما شواهد کافی نشان می‌دهد که ترجیحات مردمی که در جوامع زندگی می‌کنند منحصراً به سمت منافع شخصی آنها نیست و در مورد انتخاب، اضافه کردن یک گزینه مشابه دیگر به گزینه‌های موجود ضرورتاً فرصت یک فرد را افزایش نمی‌دهد. لذا اشتباه است که تصور می‌شود که اضافه کردن یک گزینه به گزینه‌های موجود، ضرورتاً فرصت‌های دستیابی بهتری فراهم می‌کند (وقتی که فردی نتواند یک اتومبیل ارزان خریداری نماید، اضافه کردن نوع دیگر اتومبیل گرانتر یا با همان قیمت برای وی فرصتی جدید فراهم نمی‌کند).

نکته دوم این است که، حتی وقتی که گزینه اضافه خیلی خوب باشد یا لاقابل به خوبی گزینه‌های قبلی باشد یک فرد منطقی نمی‌تواند مدعی شود که با افزایش تعداد گزینه‌ها فرصت دستیابی وی افزایش یافته است و وضع او نسبت به قبل بهتر خواهد بود. لذا افزایش گزینه‌ها نمی‌تواند فرصت تلقی گردد. مگر این که فرد بتواند از بین آنها انتخابی صورت دهد. اما سؤال دوم، مربوط به فضایی می‌شود که در آن دستیابی صورت می‌گیرد یا به عبارت دیگر به این مسئله مربوط می‌شود که آزادی چه چیز؟

آزادی صرفاً با تملک و تصاحب کالا به دست نمی‌آید، بلکه با تملک آن می‌بایستی منجر به انجام کاری یا نتیجه‌ای گردد که برای فرد ارزشمند است و دستیابی به آن دلیل منطقی دارد. در این رابطه آزادی به سبک و روش زندگی فرد آن گونه که تمایل دارد مربوط می‌شود و نه

صرفاً به وسیله دارا بودن کالا. به عبارت دیگر داشتن صرف کالا برای ارزیابی آزادی کافی نیست. برای مثال اگر دو نفر دو کالای مشابه را در اختیار داشته باشند اما با این حال از آزادی یکسان برای گذراندن یک زندگی خوب برخوردار نباشند. مثلاً اگر دو نفر دو چرخه داشته باشند اما یکی معلول باشد، فرد سالم می‌تواند از دو چرخه به عنوان یک وسیله نقلیه استفاده کند اما فرد دوم که معلول است نمی‌تواند، اگر چه ممکن است یک فرد ناتوان همانند یک فرد سالم از کالاها و توان‌های دیگری نیز برخوردار باشد با این حال نمی‌تواند آزادانه حرکت تا سایر کارکردها را داشته باشد. اگر آزادی به توانایی مردم در داشتن یک زندگی متناسب با میل و خواسته آنها تعریف گردد در آن صورت فضای کالایی برای قضاوت در مورد آزادی اشتباه است و تصویر گمراه‌کننده‌ای به دست می‌دهد.

مثال دیگر در مورد مواد غذایی است که مصرف میزان معین مواد غذایی بستگی به متابولیسم اندازه و نیاز بدن، شرایط آب و هوایی، بیماری، سن، جنس و نیازهای خاص (زنان حامله) و غیره دارد، آزادی فرصت را بهتر می‌توان در رابطه با توانایی دستیابی به نتایج ارزشمند مورد قضاوت قرار داده و نه صرفاً تصاحب و تملک کالا یعنی نتیجه‌ای که از داشتن کالا بدست می‌آید.

۶- بازار و حساب پس دهی (پاسخگویی)
در یک دمکراسی، صرفاً به اسم قانون اکثریت رأی، حاکمان نمی‌توانند حقوق اقلیت را پایمال کنند و مفهوم مشروعیت دمکراتیک و حساب پس دهی تنها شامل قانون حداکثر نیست، بلکه به حفظ حقوق اقلیت‌ها نیز بستگی دارد. اما مهمترین ویژگی مکانیزم بازار این است که به شرکت‌کنندگان در بازار مستقیماً پاسخگو نیست و اگر اقلیتی محروم گردند (مخصوصاً اقشار فقیر و ندار) مکانیزم بازار مقصر شناخته نمی‌شود. بلکه اتفاقاً بنا به گفته لیپتون، این موفقیت مکانیزم بازار را نشان می‌دهد که نسبت به علائم قیمت‌ها و درآمدها به درستی واکنش نشان داده است. اگر کارکرد بازار موجب محروم شدن و حاشیه ماندن اقلیت در جامعه شود (با فرض این که اقلیت فقیر، معلول و محروم باشند) دولت به عنوان یک نهاد دمکراتیک و

حساب پس ده حداقل برای حفظ مشروعیت خود هم که شده ممکن است لازم باشد که مداخله نماید. در غیر اینصورت مسئولیت سیاسی دولت به خاطر حمایت از یک بازار ناعادلانه که موجب محروم شدن تقریباً از همه چیز می گردد زیر سؤال می رود.

بنابراین اگر چه تئوری های انتخاب عمومی و رانت طلبی به درستی توجه را به این واقعیت جلب کرده اند که در خیلی از شرایط شکست دولت می تواند حتی شدیدتر از شکست بازار باشد. اما مسئله اصلی را نباید فراموش کرد و آن این است که دولت حساب پس ده است و مجبور به انجام اقداماتی جهت بهبود اوضاع است. در حالی که بازار هیچگونه حساب پس دهی ندارد و این در حالی است که حساب پس دهی معیار اساسی برای هر نوع دموکراسی است.

اما حساب پس دهی هیچگونه تضمینی برای مکانیزم خود اصلاح کنندگی ندارد. یک دولت دمکرات ممکن است از نظر اقتصادی بد عمل کند و یک دولت غیر دمکراتیک ممکن است نسبتاً بهتر عمل کند.

دولت های دیکتاتوری با توسل به اشکال خام ملی گرایی یا بنیادگرایی مذهبی یا قدرت نظامی « تصویری مردمی » از خود در رابطه با حساب پس دهی و مشارکت مردمی در اذهان نشان دهند. به همین خاطر طرفداران بازار چنین بحث می کنند که بازار همچنین یک « مکانیزم خودکنترلی » و « خوداصلاح کنندگی » است. اما این بحث دو اشکال بنیادی دارد:

اول اینکه، خود اصلاح کنندگی مکانیزم بازار مبتنی بر فرضیات غلطی است و بنابراین معمولاً در عمل اتفاق نمی افتد مخصوصاً این واقعیت که فقدان تقاضا موجب خود اصلاح کنندگی مکانیزم بازار نمی گردد. به کرات تجربه شده است آنچه قضیه بنیادی بازار مطرح می کند تخصیص کارای منابع در شرایط اشتغال کامل، نبود نااطمینانی، اطلاعات کامل و تقاضای مکفی است که هیچکدام در دنیای واقعی حقیقت به خود نمی گیرند.

دوم، حتی در صورت امکان به دست آوردن چنین تعادلی کارایی در تخصیص منابع سرعت تعدیل در رسیدن به تعادل ممکن است چنان کند باشد که عملاً اهمیت خود را از دست بدهد و این اتفاقاً یکی از ایرادات و اشکالات نئو

لیبرالیزم اقتصادی است که از دولت می خواهند که همه چیز را « همین حالا » واگذار نمایند تا « در آینده » جامعه نفع ببرد. اما معلوم نیست « این آینده » چه زمانی طول می کشد. در حالی که حساب پس دهی دولت در طول دوره مسئولیت آن در یک دموکراسی مشخص است. ناتوانی در اصلاح امور در زمان تصدی دولت لاقدر در هنگام انتخابات مشخص می شود.

در یک دموکراسی، دولت منتخب مردم باید در طول مسئولیت خود شایستگی خدمات خود را نشان داده و مشخص نماید. اما بازار هیچگونه محدودیت زمانی ندارد و معلوم نیست چه زمانی طول می کشد تا ساختار اقتصادی اجتماعی و سیاسی یک جامعه را اصلاح نماید.

در حقیقت شکست برنامه ریزی مرکزی در سیستمهای سوسیالیستی به این خاطر بود که آنها نه حساب پس ده بودند و نه مقیاس زمانی معینی را برای پاسخگویی داشتند. به همین ترتیب حاکمیت دیکتاتوری هر چقدر هم که ظاهراً خیرخواه باشند و سعی کنند خود را در چشمان مردم مشروع جلوه دهند دیکتاتوری هستند دقیقاً به این دلیل که آنها هیچگونه محدودیت زمانی را نمی پذیرند.

یک دیکتاتور می تواند قول « آینده بهتری » را بدهد بدون اینکه نشان دهد که آینده کی و چه زمانی خواهد بود.

بدین ترتیب است که مسیر بازار رقابت کامل به سمت « بهینگی » مطلوب مشابه قول دیکتاتور است در مقابل زمانی حساب پس دهی سیاسی یک دولت دمکرات ممکن است او را مجبور سازد تا وارد عمل شود کاری که مکانیزم بازار در انجام آن ناتوان است و این یک جنبه بسیار مهم قضیه است یعنی مسئله بنیادی این نیست که آیا اقدام دولت « متمایل به بازار » و « دوستدار بازار » است یا خیر بلکه آیا با معیار پاسخگویی در زمان محدود و معینی سازگاری

دارد که یک معیار دموکراسی است در حقیقت بزرگترین امتیاز دموکراسی این است که مردم حق دارند و می توانند مسئولین را به هر علتی برکنار افراد شایسته و بهتری را جایگزین آنها نمایند به همین دلیل مسئولین برای حفظ موقعیت خود سعی در جلب رضایت مردم را دارند و در جهت حفظ منافع آنها خدمات رسانی نمایند.

۷- مشارکت و آزادی

دموکراسی باعث می شود که به مشارکت مردم مخصوصاً روستائیان و اقشار محروم جهت فقرزدایی اهمیت داده می شود. در این رویکرد به درستی بر مسئله توجه به مردم محروم و فقیر روستایی و شنیدن مشکلات آنها و فراهم کردن



امکاناتی که آنها بتوانند خود توسعه خودشان را بسازند تأکید شده است. این روش نسبت به رویکردهای تکنوکراتیک از بالا به پایین بهتر است. اما باید توجه کرد که بعضی ترجیحات و « نیازهای احساسی » اشتباه هستند. بعضی از ترجیحات و اولویت ها باید خلق شوند. بعضی از ترجیحات باید تغییر کنند. مصارف بی رویه، چشم هم چشمی ها نظیر مصارف سنتی (اعیاد، عروسی ها، مراسم ترحیم) و مدرن (خریدن وسایل الکترونیک برای نمایش و نه برای مصرف) و بعضی از سنت های بی پایه و اساس

نظیر سیستم جهیزیه (دوری) در کشور هند یا ازدواج در خردسالی، سوزاندن زنان بیوه و غیره باید اصلاح گردند. در عین حال باید توجه کرد که مردم همیشه این حق و توان را ندارند که در بعضی تصمیم گیری هایی که اثر مهمی در زندگی آنها دارد مشارکت نمایند. پال استرین به نقل از رابرت نوزیک می نویسد.

« اگر چه مرد پیشنهاد ازدواج به یک زن بدهند، تصمیم آن زن در مورد اینکه با کدامیک (اگر بین آنها انتخاب کند) ازدواج نماید. به نحو مهمی بر زندگی هر یک از چهار مرد، زندگی خودش و زندگی هر فرد دیگری که غیر از آن چهار نفر که احیاناً می خواهد با او ازدواج نماید اثر می گذارد.»

در مالکیت خصوصی، افراد از منابع خود مواظبت و مراقبت می کنند و استفاده از آن را در یک برنامه بلند مدت مدنظر قرار می دهند. اما برای منابع و مالکیت عمومی، چنین نیست. زیرا در دموکراسی، حاکمان و دولتمردان موقتی هستند و همیشه تعویض می شوند و یا به وسیله کودتا تغییر می کنند. لذا سعی می کنند در طول دوران حاکمیتشان، از آن دارایی ها هر چه سریع تر بهره برداری کنند و به اصطلاح شیر بدوشند.

با این حال، هیچ کس پیشنهاد نمی دهد که تمام اینها رأی دهند تا تصمیم بگیرند که آن زن با کدامیک باید ازدواج نماید. این وضعیت می تواند در مورد مسائل یک شهر یا یک کشور در موارد معینی صدق کند. یعنی بعضی از حقوق، مشارکت را محدود می سازد. هر چقدر هم که تصمیم برای کسانی که منزوی شده اند مهم باشد. حوزه دیگری وجود دارد که در آن مشارکت باید اصلاح شود و تصمیمات خیلی فنی نظیر اینکه آیا نرخ ارز باید تغییر کند یا ثابت بماند یا سیستم خرید اسلحه یا روش های آبیاری اعطای

اعتبار، مسائل پزشکی و بیمارستانی را نمی توان به سازمان های مشارکتی واگذار نمود بلکه نیاز به متخصصان و خبرگان دارد که البته باید به مردم پاسخگو و حساب پس ده باشند و نسبت به مسائل اجتماعی، فرهنگی و شرایط کشور حساس باشند. مسئله این است که چگونه می توان از تکنوکراسی به نفع دموکراسی اجتناب کرد در حالی که از متخصصان فنی بهره گرفت.

اما خبرگان و متخصصین، دانشمندان، مهندسی و بروکرات ها نیز گروه های قدرت و فشارند و ممکن است نسبت به مسئله فقر و محرومیت زدایی و توسعه انسانی خیلی حساس نباشند برای جلوگیری از این مشکل بهتر آن است که ساختار مدیریتی و اداره امور به بخش ها و مراحل مختلف تصمیم گردد و مشخص شود که چه کسی چه کاری باید انجام دهد و در چه سطحی و به چه شکلی سلسله!

اما علی رغم وجود چنین مشکلاتی باید توجه کرد که زیان ناشی از عدم مشارکت مردم در تصمیم گیری ها از نفع حاصل از آن بیشتر است. مشارکت مردم در تصمیمات، یک هدف خوبی جهت، دادن استقلال بیشتر به شهروندان است و موجب می شود که پروژه ها و سیاست ها به سمتی هدایت شوند که نیازهای واقعی آنها را تأمین نمایند. ضمن اینکه هزینه ساخت و نگهداری را کاهش می دهند.

امروزه مشخص شده است که مصرف کنندگان همیشه مستقل از شرایط جامعه و به صورت انفرادی تصمیم به خرید و یا مصرف کالا، نمی گیرند. انسان موجودی اجتماعی است، هرگز نمی توان تنها با نگاه به ویژگی و خصوصیات کالاها تقاضا را تشریح نمود. اصولاً ترجیحات مصرف کنندگان برای کالاهای عمومی و خصوصی متفاوت است.

از آنجایی که استفاده از کالاهای عمومی برای همه باز است، مصرف آنها « علامت و نشان » فخر و امتیاز فردی تلقی نمی شود. لذا میل به پرداخت هزینه برای تولید کالای عمومی کم است. اما از آنجایی که ارزش مبادله کالاهای خصوصی بیشتر است. معمولاً در ارزیابی اجتماعی تمایل به پرداخت مبلغ بیشتری برای کالای خصوصی وجود دارد. در نتیجه تمایل به تولید کالای عمومی کم می شود در حالی که تمایل به تولید کالای خصوصی افزایش می یابد.

نتیجه این می شود که کالای خصوصی جانشین کالای عمومی در سبد مصرفی خانوارها می گردد.

از طرف دیگر فرض می شود که هر کس متناسب با میل خود پرداخت هزینه کالاهای عمومی را تأمین می نماید. اما در عمل و معمولاً وجوه مربوط به عرضه کالاهای عمومی از طریق مالیات ها به دست می آید و از آنجایی که میزان مالیاتی که هر فرد می پردازد به فاکتورهای نظیر درآمد و نه میل به پرداخت، بستگی دارد این احتمال وجود دارد که خیلی از مردم بیشتر از میل به پرداخت مالیات می دهند (حقوق بگیران و طبقات کم درآمد) در حالی که خیلی دیگر کمتر از توان پرداخت مالیات می پردازند (مشاغل خدماتی، تجاری و غیررسمی) لذا موجب نابرابری در پرداخت هزینه کالاهای عمومی می گردد و یا احتمالاً سواری مجانی را به دنبال دارند لذا موجب نابرابری در پرداخت هزینه ها و کمی تولید کالاهای عمومی می گردند.

مشارکت مردم در تصمیمات، واگذاری امور و مسئولیت به مردم باعث می شود که یک سیستم باز دموکراتیک چنین مشکلاتی را به حداقل برساند و مردم با مشارکت خود مکانیزم بازار را در جهت منافع عمومی اصلاح و حفاظت می نمایند.

۸- مالکیت و آزادی

آزادی یک امتیاز انحصاری و یا یک حق نیست که خاص و متعلق به یک فرد باشد که باید مورد حفاظت و مراقبت قرار گیرد و نه چیزی است که می توان آن را به دیگران قسمت کرد و یا کالایی نیست که قابل خرید و فروش باشد و زمانی اهمیت دارد که بتوان با آن کاری انجام داد. بازار آزاد ابزاری حنثی است که می تواند در جهت بهبود یا تخریب کار کند. هر اندازه هم کارایی داشته باشد حقوق و آزادی را هدف قرار نمی دهد. مکانیزم بازار به خلق کننده و توزیع کننده کالا پاداش می دهد اما متأسفانه به دلیل تقارن کالا ناکالا بازار همچنین به تولید کننده ناکالا نیز پاداش می دهد.

مزیت رقابتی را می توان از طریق بهبود و بهره وری و کاهش هزینه آن گونه که در اصول علم اقتصاد به ما آموخته اند به دست آورد. اما این مسئله بدبختانه فراتر از آن می رود زیرا هزینه های حسابداری را همچنین می توان به جای

کاهش به دیگران منتقل نمود. یعنی مدیر شرکت ممکن است هزینه های خود را به دیگران و یا جامعه منتقل نماید مانند آلودگی محیط زیست، اخراج کارگران و غیره.

۸- آزادی و مالکیت خصوصی

مالکیت عمومی را مالکیت همه مردم تلقی می کنند که در آن هر فردی سهم مساوی دارد اما گفته می شود مالکیت خصوصی چون منافع محدود خود را دنبال می کند به کوتاه مدت می اندیشد.

اگر چنین فرضی درست باشد پس دولت باید گسترش یابد همان گونه که سوسیالیزم گسترش یافت. اما این بحث مغالطه آمیز است زیرا مالکیت یعنی کنترل نهایی و استفاده از منابع است. مالکیت خصوصی یعنی فرد می تواند دارایی خود را به فروش برساند در حالی که مالکیت عمومی به معنی آن است که افراد دولتی اختیار و اجازه استفاده از آنها را می دهند. اما مردم هیچ بخشی از آن را نمی توانند تصاحب کنند. مالکیت عمومی یک کالا به معنی مالکیت همه نیست چون افراد نمی توانند سهم خود را در بازار به فروش برسانند و اگر نتوانند چیزی را بفروشند پس مالک کالا تلقی نمی شوند. در مالکیت خصوصی، افراد از منابع خود مواظبت و مراقبت می کنند و استفاده از آن رادریک برنامه بلند مدت مدنظر قرار می دهند. اما برای منابع و مالکیت عمومی، چنین نیست. زیرا در دموکراسی، حاکمان و دولتمردان موقتی هستند و همیشه تعویض می شوند و یا به وسیله کودتا تغییر می کنند. لذا سعی می کنند در طول دوران حاکمیتشان، از آن دارایی ها هرچه سریع تر بهره برداری کنند و به اصطلاح شیر بدوشند. چون مالکیت عمومی برای آنها امنیت ندارد و لذا استفاده غیراقتصادی از آنها صورت می گیرد زیرا به نفع هیچ مدیری نیست که آن منابع را برای مدت طولانی حفظ نگهداری نماید و لذا هرچه سریع تر آنها را مورد استفاده قرار می دهند. اما مالکان خصوصی سعی در افزایش ارزش سرمایه و سود خود دارند و بازار در این رابطه انگیزه مناسب را ایجاد می کند. اما مشکلی که در این رابطه وجود دارد این است که بازار خودی خود نمی تواند مانع تضییع حقوق و آزادی دیگران گردد.

مکانیزم بازار اگر چه انگیزه ها و مشوقاتی برای تصرف مزایای کالا ارایه می نماید. اما متأسفانه برای "تصرف" هزینه ناکالاهای طرحی ارایه نمی نماید چون ساختار انگیزه برقراری حقوق مالکیت برای کالا و ناکالا متفاوت است. در حقیقت در این وضعیت حقوق مالکیت باید در تمام نواحی جغرافیایی و کلیت سرزمین وضع گردد. وقتی که شرکت ها مزایایی بیرونی را درونی می نمایند و توسعه می یابند، مکانیزم بازار درست عمل می کند اما برعکس وقتی که شرکتها از برونی کردن هزینه های خود مزایا و منافع داشته باشند. مکانیزم بازار درست عمل نمی کند. برای چنین رفتاری کاپ عبارت "انتقال هزینه" را به کار برده است.

مشارکت مردم در تصمیمات،

یک هدف خوبی جهت، دادن

استقلال بیشتر به شهروندان

است و موجب می شود که

پروژه ها و سیاست ها به سمتی

هدایت شوند که نیازهای واقعی

آنها را تأمین نمایند. ضمن

اینکه هزینه ساخت و نگهداری

را کاهش می دهند.

اگر فرایند توسعه موجب گردد که شرکت ها، دستگاه های مسئول را متقاعد سازند که حقوق مالکیت را به آنها اعطا نماید به گونه ای که بتوانند مزایایی را برای خود درونی سازند این نقطه نظر آزادی امری بدیهی است اما باید توجه داشت که حقوق مالکیت به این دلیل محترم است و رسمیت دارد که آزادی آن را ایجاد می کند اما عکس آن صحیح نیست یعنی مالکیت خصوصی را نمی توان وسیله و ابزار رسیدن به آزادی برشمرد.

اگر آزادی به صورت عدم ممانعت و مداخله دیگران تعریف گردد (آزادی منفی یا سلبی) در آن صورت مالکیت خصوصی باید برحسب حرمت آزادی توجیه شود. اما حقوق طبیعی برمالکیت برحسب ارزش ابزاری آن در جهت

توانمندسازی مردم برای انجام وظایف اخلاقی شان تحت قانون بنیادی اخلاقی برای حمایت و ارتقای زندگی بشر است. وقتی که ما آزادی را به عنوان آزادی فرصت ها تعریف نماییم موردی برای مالکیت خصوصی وجود دارد و توجیه پذیر است. جامعه ای که فقط مالکیت اشتراکی دارد و لااقل تا زمانی که انسان ها به مرحله تعالی و درک یکسان از احترام و رعایت حقوق و اخلاق نرسیده باشند ممکن است جامعه ای را فقیر و ناامن سازند. مردم سرمایه گذاری مولد را انجام نمی دهند و از آن بیم دارند که ثمره کار آنها را دیگران نصیب خود کنند و موقعیت آنها نسبت به قبل بدتر گردد. برای سایرین راحت تر است که کالاهای آماده را استفاده کنند، بدون این که در تولید آن مشارکت داشته باشند یا کالاهایی تولید کنند که برای دیگران ارزشمند باشد.

اگر رژیم مالکیت خصوصی به درستی تبیین و تعریف گردد و فرصت آزادی همه افراد را با معکوس کردن انگیزه های فردی انحرافی و غلط، تأمین می نماید و شرایط استحقاقی را فراهم می کند که احتمال نفع ببری را در سرمایه گذاری مولد افزایش می دهند. آنها ساختاری از انگیزه را می سازند که مردم با خدمت به دیگران عملکرد خود را بهتر می نمایند و از طریق فرصت آزادی دیگران را گسترش می دهند. به جای آنکه چیزهایی که دیگران ساخته اند را از آنها برابند و از این طریق فرصت آزادی را از آنها سلب نمایند. (بازی موازنه صفر یا حتی منفی)

بحث بنیادی آزادی برای مالکیت خصوصی پویا و مبتنی بر فرصت هاست و نه ایستا و رسمی. از نقطه نظر ایستا مالکیت خصوصی به ضرر آزادی عمل است درست همانند قوانین مربوط به ترافیک که رعایت آنها توسط همه افراد الزامی است و آزادی و رفتار و رانندگی را بر طبق میل و خواسته را از فرد می گیرد. از نقطه نظر پویا آزادی مبتنی بر فرصت هاست. اگر اثرات و نتایج این محرومیت و فداکاری (تن دادن و رعایت قوانین و مقررات ترافیک) آزادی رسمی را برای آزادی آینده در نظر بگیرد یک رژیم مالکیت خصوصی صحیح به صورت چشمگیری آزادی واقعی مردم را گسترش می دهد (فرصت را) یعنی با پذیرش کمی محدودیت در آزادی رسمی (رعایت حقوق دیگران) آزادی بیشتری در فرصت ها به دست می آورد.

هایک در این رابطه گفته است که این یک بدهستان خارق العاده ای است اما درک آن از نقطه نظر آزادی مستلزم شناخت به مثابه فرصت ها و نه صرف عدم مداخله توسط دیگران است. آزادی با مسئولیت همراه است و در حقیقت حق هر فرد مسئول است.

اگر شرایط اقتصادی به گونه ای باشد که همیشه این امکان وجود داشته باشد که شرکتها مزایای خارجی را درونی سازند و هزینه های خود را بیرون نمایند یعنی اگر مکانیزم بازار این امکان را بدهد که شرکت ها مواد زائد خود را در فضای آزاد رها سازند یا محیط زیست را آلوده کنند یا هزینه های خود را به دیگران به خصوص به کسانی منتقل نمایند که قدرت مقاومت ندارند چگونه می توان آن را با آزادی یکی دانست.

اگر افراد احساس مسئولیت ننمایند آزادی مفهوم خود را از دست می دهد. همین وضعیت در مورد مالکیت صادق است. حق مالکیت برای افراد مسئول جاری است و یک امر اجتماعی است که می باید در جهت ارتقای فرصت ها مورد استفاده قرار گیرد:

" مالکیت یک شی نیست بلکه یک رابطه اجتماعی است که صاحب دارایی را نسبت به یک چیز ارزشمند (جریان مزایا) در برابر سایرین تعریف می کند.

مالکیت یک رابطه اجتماعی سه جانبه است که شامل جریان مزایا، صاحب ملک یا دارایی و مسئولیت شناسی است... به این دلیل من مایلیم اصطلاح " رژیم مالکیت " را توصیه کنم به هر حال رژیم مالکیت مصنوع انسانی و منعکس کننده منشأ ابزاری آن است و یک رژیم مالکیت به صورت بنیادی ماهیتی ابزاری دارد. یعنی رژیم مالکیت به خاطر مفهوم جمعی آن یک ویژگی خاص به خود می گیرد. صرف نظر از این که چه چیزی کمیاب است و لذا احتمالاً ارزش حفاظت و حمایت را از طریق تعیین حقوق برای آن دارد و یا اینکه چه چیز ارزشمند است (ولذا مطمئناً ارزش حفاظت و حمایت از آن از طریق تعیین حقوق برای آن را دارد) مالکیت یک ابزار اجتماعی است و یک رژیم مالکیت معین برای اهداف اجتماعی معینی انتخاب می گردد.

بنابراین نمی توان بازار و آزادی را مترادف در نظر گرفت ضمن این که گفته می شود که این دو ممکن است در موارد زیادی مخالف و در تضاد

با هم قرار گیرند. اگر مردم فاقد درآمد، دارایی و توانایی هایی باشند از بازار محروم می گردند محرومیت دیگر صرفاً در مورد ناتوانی در ارضای نیازهای اساسی انسان در مورد غذا، پوشاک، مسکن، آموزش و بهداشت نیست، بلکه خیلی پیچیده تر شده است.

با توجه به گسترش روند تجاری، حمل و نقل، ارتباطات و جهت گیری به سمت بازار، الگوی مصرفی و شکل زندگی ثروتمندان کشور تحت تأثیر فرایند جهانی شدن قرار دارد و اثرات تظاهر خود را نشان می دهد مردم در همه جا حتی فقرا و محرومین در معرض امکانات مصرفی یا مصرف گرایی وسیعاً قرار دارند، این مسئله هم اشتیاق مردم را افزایش داده است. اما واقعیت زندگی این است که آنهایی که درآمد ندارند، نمی توانند در بازار کالا و خدمات لازم را خریداری نمایند.

لذا وقتی که بهشت مصرف گرایی دست یافتنی نباشد که برای اکثریت مردم چنین است تنها موجب انزوای اجتماعی و دلسردی و ناامیدی آنها می گردد. البته واکنش مردمی که این محرومیت ها را تجربه می کنند متفاوت است. بعضی سعی می کنند با پناه بردن به مواد مخدر یا از طریق جرائم، درگیری ها و نزاع ها به صورت میان بر به بهشت مصرفی خود برسند.

بعضی دیگر به دنبال هویت قومی، نژادی یا شوونیزم فرهنگی یا بنیادگرایی مذهبی می روند. تحمیل چنین ارزش های بومی و سنتی اغلب تنها راه هایی هستند که اقشار فقیر می توانند زندگی خود را تعریف کرده و به آن معنی بدهند. اگر چه ممکن است همیشه چنین حالات افراطی وجود نداشته باشد اما با این حال به یقین می توان گفت که در فرآیند رشد و جهانی شدن اقتصاد بی ثباتی های اجتماعی نیز تشدید خواهد شد.

مصرفی و شکل زندگی ثروتمندان کشور تحت تأثیر فرایند جهانی شدن قرار دارد و اثرات تظاهر خود را نشان می دهد مردم در همه جا حتی فقرا و محرومین در معرض امکانات مصرفی یا مصرف گرایی وسیعاً قرار دارند، این مسئله هم اشتیاق مردم را افزایش داده است. اما واقعیت زندگی این است که آنهایی که درآمد ندارند، نمی توانند در بازار کالا و خدمات لازم را خریداری نمایند. لذا وقتی که بهشت مصرف

گرایی دست یافتنی نباشد که برای اکثریت مردم چنین است تنها موجب انزوای اجتماعی و دلسردی و ناامیدی آنها می گردد.

البته واکنش مردمی که این محرومیت ها را تجربه می کنند متفاوت است. بعضی سعی می کنند با پناه بردن به مواد مخدر یا از طریق جرائم، درگیری ها و نزاع ها به صورت میان بر به بهشت مصرفی خود برسند.

بعضی دیگر به دنبال هویت قومی، نژادی یا شوونیزم فرهنگی یا بنیادگرایی مذهبی می روند. تحمیل چنین ارزش های بومی و سنتی اغلب تنها راه هایی هستند که اقشار فقیر می توانند زندگی خود را تعریف کرده و به آن معنی بدهند. اگر چه ممکن است همیشه چنین حالات افراطی وجود نداشته باشد اما با این حال به یقین می توان گفت که در فرآیند رشد و جهانی شدن اقتصاد بی ثباتی های اجتماعی نیز تشدید خواهد شد.

۹- خلاصه و نتیجه گیری

اگر چه بازار این امکان را می دهد که مبادلات بدن زور، جبر و مداخله دیگران به صورت اختیاری و داوطلبانه انجام پذیرد و این امکان را فراهم می کند که افراد بتوانند آزادانه آن گونه که خود تشخیص می دهند پیگیر منافع خود باشند. اما برای این که بازار به درستی کار کند و آزادی همه جانبه را تأمین نماید و مشارکت آحاد جامعه را در بر داشته باشد نیازمند دولتی قوی، سالم و دموکراتیک است تا ضمن برقراری قوانین و مقررات شفاف، امنیت حقوقی و قضایی به هماهنگی امور پرداخته و اجرای قراردادها و حقوق مالکیت را تضمین نماید و از طریق توسعه زیرساخت ها، رفع نااطمینانی ها و گسترش اطلاعات فضای مناسب را برای کارکرد صحیح مکانیزم بازار فراهم نماید و از طریق ایجاد فرصت ها به توانمندسازی افرادی بپردازد که توسط مکانیزم بازار منزوی گردیده اند تا آنها بتوانند در بازار مشارکت فعالیت داشته و آزادانه زندگی مطلوب خود را دنبال نمایند.

به عبارت دیگر آزادی هنگامی اهمیت دارد که افراد بتوانند آن را لمس نموده و از طریق آن به اهداف مورد نظر خود دست یابند.

(تمام منابع در دفتر مجله موجود است)